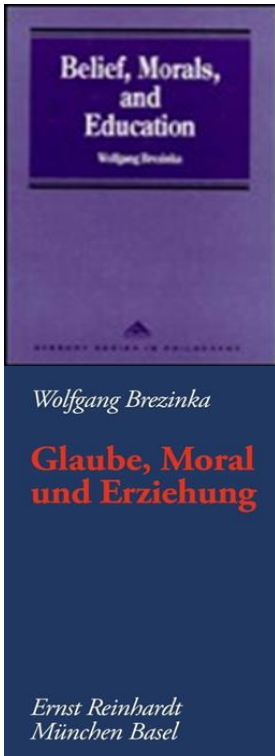


باور، اخلاقیات و تربیت

(اثر ولفگنگ برزینکا؛ به مناسبت اولین سال درگذشت مؤلف)

دکتر طیبه توسلی^۱



کتاب «باور، اخلاقیات و تربیت» اثر «ولفگنگ برزینکا»^۲ در ۱۹۹۲ به زبان آلمانی نگاشته شده است. شارحان آثار برزینکا و پایگاه‌های علمی خارج از کشور اساساً او را «دانشمند آلمانی- اتریشی تعلیم و تربیت»^۳ معرفی می‌کنند. به نظر می‌رسد این نوع معرفی از او به سبب مشی تجربی و دقت نظرهای بالای علمی است که تقریباً بر تمامی آثارش سایه افکنده است. آلموند^۴ معتقد است برزینکا با رویکردی علمی به تعلیم و تربیت می‌نگرد و دیدگاه‌های معرفت‌شناختی او صبغه تجربه‌گرایی داشته و به سنت تحلیلی فلسفه تعلق دارند. موضوع مطالعه او نظریه‌های تربیتی است، نظریه‌هایی که از عمل جدا نیستند و کاملاً هم جنبه علمی ندارند؛ زیرا برزینکا بر این عقیده است که اگر دانش فلسفی تعلیم و تربیت با مسائل تربیتی و حل آنها پیوندی نداشته باشد، دانش سودمندی نیست (آلموند، ۱۹۹۲، ص ۲۶۵).

از طرف دیگر برزینکا به پیوند تعلیم و تربیت با مسائل تاریخی، فرهنگی و سلیقه‌های گوناگون اجتماعی به ویژه در دنیای معاصر علاقه‌مند است و می‌توان گفت اکثر تألیفات او در همین مباحث نگاشته شده‌اند. بنابراین سرسختی علمی او به معنی بی‌اعتنایی به ارزش‌های

^۱ . استادیار دانشگاه قم

^۲ Belief, Morals and Education

^۳ Wolfgang Brezinka (1928-2020)

^۴ A German-Austrian Educational Scientist

^۵ Almond, B

اعتقادی و اخلاقی نیست به ویژه آنکه برزینکا فلسفه تعلیم و تربیت را فلسفه دستوری تعلیم و تربیت می‌داند و کتاب «باور، اخلاقیات و تربیت» ریشه در این بینش او دارد. مهرآفاق بایبوردی که کتاب او را با عنوان «نقش تعلیم و تربیت در جهان امروز» از آلمانی به فارسی برگردانده است، معتقد است: برزینکا از محدود دانشمندانی است که از توجه و اعتبار بین‌المللی برخوردار است و محتوای آثار و افکار او در دنیای امروز حرفی برای جوانان و پیامی برای روشن کردن راه آنان دارد. وی با افکار و آموزه‌های خود بشر را در مقابله با دنیای صنعتی مجهز کرده است و در کشاکش مادیات و بیگانگی با ارزش‌های بشری به نیروی لایزال عشق، انسانیت، اخلاق و معنویت حیاتی دوباره بخشیده است (بایبوردی، ۱۳۷۵، مقدمه).



تحقیقات گسترده و تلاش علمی برزینکا، سبب شد که علاوه بر تدریس و پژوهش در دانشگاه‌های آلمان و اتریش، مراکز علمی کشورهای دیگری چون ایتالیا، آفریقای جنوبی و آمریکا برای تدریس و تحقیق از وی دعوت به عمل آورند، وی در دو دانشگاه هاروارد و کلمبیا نیز فعالیت علمی داشته است. از برزینکا ۲۰ اثر^۱ و ده‌ها مقاله به یادگار مانده است. این دانشمند و فیلسوف تربیتی در ژوئن ۱۹۲۸ در برلین به دنیا آمد و در ژانویه ۲۰۲۰ در اتریش چشم از جهان فرو بست.

کتاب باور، اخلاقیات و تربیت اساساً به مسائل اعتقادی، فرهنگی و اجتماعی جامعه آلمان و تأثیر آن بر مؤلفه‌ها و موضوعات آموزشی و تربیتی توجه کرده است، این توجه دیدگاه تکثرگرایی در این کشور و کشورهای مشابه را به چالش می‌کشد. قبل از هر قضاوتی شایسته است که معرفی این کتاب از زبان خود مؤلف بیان شود که ترجمه مقدمه‌ای است که بر انتشار این اثر به زبان انگلیسی نگاشته است:

تعلیم و تربیت آرمان‌های کلی را به عنوان اهداف تربیتی پیش فرض می‌گیرد. این اهداف چگونگی شخصیت آدمی را مشخص می‌کنند و به علت اهمیتشان در

^۱. انتشارات Ernst Reinhardt ناشر کتاب‌های برزینکا در آلمان، تعداد آثار او را ۲۰ عدد اعلام کرده است که برخی از آنها به ۱۱ زبان ترجمه شده‌اند؛

زندگی فردی و سلامت اجتماع است که باید محقق شوند. بیشتر از هر چیز این اهداف در بردارنده مذهبی استوار یا سمت و سوی فلسفی و یا کفایتی اخلاقی هستند. از آنجا که جامعه تکثرگرای ما [آلمان] فاقد اجماع نظر بر ارزش‌هاست و از نبود اطمینان در عرصه‌های اعتقادی رنج می‌برد، وضع و قبول اهداف تربیتی مسأله‌ساز شده است.

این وضعیت چه نتایجی برای تربیت دینی و اخلاقی در خانه و مدرسه دارد؟ چنین تعلیم و تربیتی دشوارتر از گذشته است، ولی آیا مربیان ما به حق می‌توانند آن را نادیده انگارند؟ اگر آنها بر امور ارزشمند از مذهبی معین و یا باورهایی روحانی و اخلاقی در زندگی پای‌بند باشند، مسلماً نه. حال اگر مربیان در اعتقادشان به مسائل و موضوعات مذهبی، جهان‌نگرانه و اخلاقی استوار نباشند، چگونه می‌توانند وظایف تربیتی خود را انجام دهند؟ آیا مربیان می‌توانند در یافتن تکیه‌گاه اخلاقی و معنوی به کودکان و افراد جوان کمک کنند، در حالی که خودشان در عقایدی که از آنها در این زمینه حمایت می‌طلبند، شک می‌کنند و یا اینکه با آرمان‌های سنتی بیگانه هستند و یا فاقد بدیل‌های معتبر هستند؟ آیا لاداری‌گرایی، ذهن‌گرایی، بدبینی‌گرایی و پوچ‌گرایی نتایج اجتناب‌ناپذیر فرهنگ تکثرگرایی ماست یا نتایج خطاهای قابل اجتناب است؟ اینها اموری هستند که بر علیه تمهیدات تربیتی که باید و می‌توانند جوانان ما را حفظ کنند، عمل می‌کنند.

بسیاری از مربیان معاصر در مواجهه با این پرسش‌ها آسوده‌خاطر نیستند؛ زیرا مسائل ارزشی و هنجاری نمی‌توانند به وسیله ابزارهای صرفاً علمی حل و فصل شوند. به هر حال، این مسائل ارتباط تنگاتنگ با مردم و اجتماعاتشان دارند تا با مسائل تجربی - فنی که با علم تعلیم و تربیت سر و کار دارند؛ بنابراین یک فلسفه دستوری تعلیم و تربیت لازم است تا علم تعلیم و تربیت را تکمیل کند.

مجموعه مقالات حاضر [کتاب حاضر] سهم مرا در مبانی فلسفی از تربیت دینی، جهان‌بینی و تربیت اخلاقی فراهم می‌کند. این مبانی در حد امکان بر یک تلقی هنجاری از حقوق بین‌المللی بشر و قوانین ملی تعلیم و تربیت آلمان، اتریش و سوئیس متکی هستند. در نتیجه این موضوع باید ارزش خاص برای خوانندگان انگلیسی زبان داشته باشد که بخواهند درباره نظریه و عمل تعلیم و تربیت در اروپای آلمانی زبان بیشتر بدانند. امید است این مقالات متخصصان تعلیم و تربیت را به بذل توجه بیشتر به موضوعات ارزشی و هنجاری که بیشترین اهمیت را در هدایت زندگانی دارند تشویق کند.

باور، اخلاقیات و تربیت ترجمه‌ای است از Glaube Moral Und Erziehung که در مونیخ به وسیله Reinhardt Verlag به عنوان جلد هشتم از مجموعه آثار من منتشر شده است (۱۹۹۲). ترجمه ایتالیایی این کتاب با نام: Morale ed educazion. per una

Armando Editor نشر وسیله خانه به ۱۹۹۴ در filosofia normativa dell' educazione
در رم منتشر شده است و در پراگ نیز به وسیله نشر zvon Publishers به چاپ
رسیده است. ترجمه ژاپنی آن نیز توسط Tamagawa University Oress در توکیو
چاپ شده است.
من باید از «جیمز استوارت برایتس^۱» به خاطر ترجمه بسیار عالی و سپردن آن به
انتشارات آمریکایی- انگلیسی تشکر کنم^۲. من ترجمه انگلیسی را به دقت خوانده
و اصلاح کرده‌ام و از آن رضایت دارم (دانشگاه کنستانتس، آلمان، ژولای ۱۹۹۴،
ولفگانگ برزینکا).

فصل بندی کتاب

کتاب «باور، اخلاقیات و تربیت» در هفت فصل نگارش یافته است، شامل: (۱) هدف‌های
تربیتی امروز: دشواری‌ها و رهنمودها؛ (۲) باور و تعلیم و تربیت، سودمندی و حقیقت
اعتقادات باورمند موضوعی چالش برانگیز در فلسفه تعلیم و تربیت؛ (۳) دیدگاه نیچه در باب
«پوچ‌انگاری لازم»؛ (۴) تعلیم و تربیت متوازن «در جامعه فاقد تعیین در باب ارزش‌ها»؛ (۵)
آموزش ارزش‌ها: دشواری‌ها و امکانات؛ (۶) تعلیم و تربیت امروز: مسئولیت‌های مشترک خانه
و مدرسه . (۷) اخلاقیات حرفه‌ای برای معلمان. نگاه کلی به کتاب نشان می‌دهد که فصل‌های
اولیه به ویژه فصل اول اهمیت بیشتری در تبیین موضوع اصلی کتاب دارند، اما فصل‌های
آخر سهم کمتری در این باره ایفا می‌کنند.

فصل اول: هدف‌های تربیتی امروز، دشواری‌ها و رهنمودها

در آغاز این فصل تعریفی از تعلیم و تربیت ارائه می‌شود و پس از آن مسائل مربوط به
تعیین هدف‌های تربیتی در جوامع تکثرگرا به همراه مقایسه با جوامع سنتی بیان می‌گردد و
در پایان فصل رهنمودها ارائه می‌شوند:

در حقیقت «تعلیم و تربیت کوششی است برای اعمال تأثیر از طریق فردی که سعی
میکند مرتبه و منزلت فرد تحت تعلیم را در بعد شخصیتی بهبود بخشد، کامل کند و یا
افزایش دهد»، قبل از آنکه هر تعلیم و تربیتی محقق شود، هدف‌های تربیتی باید مشخص
شوند. زمانی که افراد به دنبال روش‌هایی باشند که به وسیله آن اهداف انتخابی خود را
تحقق بخشند، می‌توان گفت هدف مشخص شده است. البته چنین امری فقط در بردارنده

^۱. James Stuart Brice

^۲. نسخه انگلیسی کتاب در بریتانیا توسط Ashgate Publishing Company به چاپ رسیده است.

تعلیم و تربیت کودکان و جوانان نیست، بلکه همه تلاش‌هایی را نیز شامل می‌شود که در جهت تربیت بزرگسالان است، مانند: آموزش مداوم، مهارت‌آموزی پیشرفته، بازآموزی، بهداشت روانی، روان‌درمانی. پس در هر موردی باید نخست هدف‌های تربیتی همراه با سلسله مراتب آن روشن شود.

باید به این نکته توجه شود که در جوامع سنتی باثبات، همراه با اصول ارزشی همگن که شامل جهان‌بینی‌ها، مذهب و اخلاقیات می‌شود، توافق کلی بر روی هدف‌های اساسی تعلیم و تربیت و سلسله مراتب آن وجود دارد. این وضعیت در مقایسه با جوامع باز و از لحاظ اعتقادی تکثرگرا، پیچیده‌تر است. در این جوامع به‌رغم هسته‌ای از هدف‌های تربیتی عام، از جانب گروه‌های اجتماعی ناسازگار و متضاد نیز هدف‌ها و سلسله مراتبی از آن تعیین می‌گردد. به علاوه در این جوامع آزادی تقریباً نامحدودی برای نقد آرمان‌ها وجود دارد و به طور گسترده‌ای موجه بودن و ضروری بودن این آرمان‌ها مورد تردید قرار می‌گیرد، همچنین در چنین جوامعی جایگزینی و انتشار آرمان‌های بدیل کار آسانی است. البته این حالت تهدیدی برای جامعه محسوب نمی‌شود، مادامی که آرمان‌های مشترک و تعیین شده به وسیله همه گروه‌ها به حداقل کاهش نیابد و اکثر افراد جامعه به مذهب و جهان‌بینی خاصی پای‌بند باشند که به وسیله گروه‌های اجتماعی مشخص شده‌اند، گروه‌هایی که فقط آرمان‌های گروهی را ترویج نمی‌کنند، بلکه آرمان‌های اجتماعی را نیز رقم می‌زنند.

این وضعیت زمانی قابل تأمل است که تکثرگرایی گروه‌های بارز اجتماعی به وسیله جهان‌بینی و تکثرگرایی فردی محو شود. امروزه اغلب دموکراسی‌ها که در سطح بالایی توسعه یافته‌اند، به سرعت به «جوامع فردگرا» تبدیل می‌شوند. چنین جوامعی با گوناگونی بالایی از ارزش‌گذاری‌های اعضایشان تشخص می‌یابند، ارزش‌گذاری‌هایی که نتیجه «فردی‌سازی» و یا «ذهنی‌سازی» سبک‌های زندگی، اخلاقیات و جهان‌بینی‌هاست. در چنین جوامعی انسان با شک‌گرایی فراگیر مواجه می‌شود که تلقی‌کننده آرمان‌های کلی، چشم‌اندازهای نسبی‌گرای مربوط به مذاهب، جهان‌بینی‌ها و پوچ‌گرایی اخلاقی هستند، اما حتی در یک جامعه فردگرا هم باید تعلیم و تربیت وجود داشته باشد؛ بنابراین ما باید پرسیم با چه هدف‌هایی این تعلیم تربیت هدایت می‌شود؟

پس از این توضیحات اولیه و در ادامه بحث برزینکا بر این موارد تأکید می‌کند: نخست مفهوم «هدف تعلیم و تربیت» و همچنین مسائل مربوط به آن. پس از آن دشواری‌های پیش روی جوامع تکثرگرا که درصدد تشخیص و وضع اهداف تربیتی هستند و نهایتاً به‌رغم این دشواری‌ها، چگونگی دستیابی به هدف‌های تربیتی واضح و مطمئن در طول زمان.

در اصطلاحات روان‌شناسانه، «هدف تعلیم و تربیت»، رسیدن به ویژگی روانی معین برای کسانی است که تعلیم و تربیت در مورد آنها اعمال می‌شود. ویژگی‌های روانی، گرایش‌های فرضی برای انواع تجربه و رفتار هستند و ما درباره آنها به عنوان کیفیت‌های نسبتاً پایدار می‌اندیشیم که میل به تجربه‌ها، عمل‌ها و فعالیت‌های معینی را در ما فراهم می‌کنند. این کیفیت‌ها عبارتند از: توانایی‌ها، خبرگی‌ها، نظرها، اعتقادات، فضیلت‌ها، علاقه‌ها و انواعی از دانش‌ها و عادت‌ها و ... هیچ کدام از اینها نمی‌توانند همان‌گونه که هستند، مورد مشاهده قرار گیرند، چون فرض شده و مفهوم‌سازی شده‌اند، و یا اموری فرضیه‌ای هستند، نه اینکه پدیده‌ای قابل مشاهده‌اند. فقط نمونه‌های عینی از استعداد‌های روانی که قابل مشاهده‌اند، به تجربه‌ها و الگوهای رفتاری زودگذر محدود می‌شوند. اگر انواع معینی از تجربه یا رفتار متناوباً در موقعیت‌های گوناگون ظاهر شوند، ما فرض می‌کنیم که دارای علت نهفته دائمی هستند و به عنوان کیفیتی از شخصیت فرد در نظر گرفته می‌شوند.

هر نوع هدف تربیتی، آسان و یا پیچیده می‌تواند عینی یا انتزاعی باشد؛ برای مثال «سواد» هدف تربیتی ساده‌ای است که وضعیتی تقریباً عینی دارد. از طرف دیگر اگر مفهومی در سطح بالاتر (وسیع‌تر در مفهوم ولی فقیرتر در محتوا)، مانند «تسلط بر رویه‌های فرهنگی»، با مجموعه‌ای از هدف‌های آموزشی ساده‌تر مانند «توانایی خواندن و نوشتن و حساب کردن» مقایسه شود، یک هدف تربیتی انتزاعی است. اگر ما بخواهیم دسته‌ای از اهداف گوناگون تربیتی در نظر بگیریم و به راحتی درباره آنها بیندیشیم و صحبت کنیم، داشتن مفاهیم نسبتاً کلی و انتزاعی امری ضروری خواهد بود. اما اگر بخواهیم اهداف مشخصی را نه به صورت انتزاعی، بلکه به صورت (نسبتاً) عینی فهرست‌بندی کنیم، ناگزیر خواهیم بود که مجموعه‌ای کلی در نظر نگیریم بلکه همه مؤلفه‌ها و اهداف کوچک را در فهرست قرار دهیم.

اجازه دهید مثالی از آرمان رنسانس ایتالیایی درباره «انسان جامع^۱ [کامل]» برزیم، انسانی که تا سرحد امکان دارای دانش‌ها، توانایی‌ها و بهره‌های گوناگون است. این مفهوم بسیار بالای انتزاعی، شامل قابلیت‌هایی میشود که عبارتند از: اعتماد به نفس، خردمندی، فرهنگ‌طلبی، واقع‌گرایی، درک جهان، شناخت زبان‌های کهن، مهارت در موسیقی، حس زیبایی‌شناختی و تلاش برای فضیلت، صبوری، خلاقیت، انضباط فردی، جدیت، اثبات وجود خود، سلامتی، قوت فیزیکی و اغلب چنین مواردی در نزد انسان‌گرایان به عنوان اهداف انتزاعی درباره انسان تربیت یافته سنتی به کار گرفته شده است.

به هر حال در این متن، تأکید بر روی آرمان‌ها و اهداف فرافردی است که بخشی برای همه مردم و بخشی برای اکثر گروه‌های مهم اجتماعی و خرده گروه‌ها کاربرد دارند، اینها می‌توانند گروه‌های ملی یا اجتماعات فرقه‌ای و یا حرفه‌ای باشند.

در دنباله فصل مسائل مربوط به هدف‌های تربیتی شرح داده می‌شوند که شامل مسائلی چون ابداع، محتوا، زبان، توجیه، قانون و تحقق در تعیین اهداف است. پس از آن برزینکا مشکلات مربوط به تعیین اهداف در جوامع تکثرگرا و سکولار به ویژه جامعه آلمان شرح می‌دهد. وی در فرازی از این مبحث با انتقاد شدید از اوضاع فعلی می‌گوید: با رویکرد زندگی سکولار یک خلأ دینی پدید آمده است. بیشتر مردم قادر نیستند با این وضع کنار آیند و احساس می‌کنند که مجبورند تا در هر طریق ممکن به جستجوی معنا بپردازند. به هر حال، این جستجو به ندرت به نتایج قابل قبول و فراگیر منجر خواهد شد.

از آنجا که نگرش‌های دینی و جهان‌بینی برای درک موقعیت‌های ارزشی در زندگی شخصی اهمیت اساسی دارند و بر همه ابعاد فرهنگی به ویژه نظام‌های اخلاقی و قانونی تأثیر گذارند، سردرگمی و فقدان چشم‌اندازهایی برای توافق در این عرصه تهدیدی برای جامعه خواهد بود. بدون شک کاهش تأثیر کلیساها بر بسیاری از اعضای جامعه، امنیت معنوی، موقعیت انسان‌دوستانه و انگیزه برای خود انضباطی و کناره‌گیری [از بدی‌ها] را در آنان تضعیف کرده است.

تحت این شرایط، هدف‌های تربیتی به سرعت از اینکه به عنوان هنجارهایی واضح و آشکار تلقی شوند، به حاشیه می‌روند و به صورت مقاصدی در مناقشات عمومی و خصوصی در می‌آیند. دیگر اتفاق نظری در باب کیفیت‌های مطلوب شخصیتی که در

^۱. Universal Man

توفیقات زندگی فردی و زندگی اجتماعی منضبط ضروری هستند وجود ندارد. در عوض تقاضا بر این است که همه هدف‌های تربیتی فرافردی - حتی اگر قانوناً هم معتبر باشند - باید در محکمه عقل فردی تأیید شوند، محکمه‌ای که محدود و عمدتاً خودخواهانه است. اصرار بر تشخیص هدف‌های تربیتی با شرحی از «شخصیت مفید» برای معلمان به صورت یک وظیفه بلند مدت فرساینده در آمده است، امری که مانع است و نهایتاً تعلیم و تربیت را فلج می‌کند.

در این وضع، حتی ضرورت هدف‌های تربیتی مورد مناقشه قرار گرفته است. بر این اساس صاحبان قانونی تعلیم و تربیت، والدین و دولت وظیفه اخلاقی برای وضع و تعقیب هدف‌های تربیتی را انکار می‌کنند، زیرا آنچه که از لحاظ حقوقی قانون‌شکنی غیرقابل قبول است این است که کودکان در شکوفایی شخصیت‌های خودشان باید آزاد باشند. این تصورات ریشه در لیبرالیسم فردگرایانه سطحی دارد.

در پایان فصل اول رهنمودهایی در تعیین هدف‌های تربیتی تحت عنوان «ضرورت آرمان‌های شخصیتی مشترک» مطرح می‌شود.

چون انسان‌ها تکامل نیافته، منعطف، توانمند برای آموختن و نیازمند برای یادگیری متولد می‌شوند، هم به الگوهای اجتماعی و فرهنگی برای شکل‌گیری شخصیت و هم به خودشکل‌دهی مطابق با آرمان‌ها وابسته‌اند. این امر با یادگیری و عمل در یک محیط اجتماعی که به وسیله نهادهای اجتماعی و هنجارهای آن تنظیم شده‌اند، میسر خواهد بود اما در اینجا باید به هدف‌های شبه تربیتی و ناکافی نیز توجه نمود:

انتقاد از هدف‌های شبه تربیتی: هدف‌هایی که به استعدادها اشاره نمی‌کنند، بلکه به جای آن به فرآیندها اشاره دارند و از فرآورده یا نتیجه سخن نمی‌گویند، هدف‌های شبه تربیتی هستند. مانند: رشد کامل شخصیت، تحقق خود، خود شکوفایی، آزادی و غیره.

انتقاد از هدف‌های تربیتی ناکافی: اگر جامعه‌ای بر روی آرمان‌های شخصیتی مشترک توافق دارد و درباره آن به یقین رسیده است، چند هدف کلی تربیتی که مستلزم تنوعی از زیر هدف‌های عینی‌تر است، کفایت می‌کند. هدف‌های تربیتی مناسب، باید آرمان‌های شخصیتی برگرفته از فرهنگ سنتی گروه را مدنظر قرار دهند و در راستای تجربیات اعضای آن گروه باشند. استمرار سنت‌های اخلاقی و قانونی نه فقط امری غیرقابل اجتناب است بلکه کاملاً معقول و موجه نیز هست. در جایی که عدم کفایت‌ها یافت شوند باید این سنت‌ها اصلاح و تکمیل گردند.

فصل دوم: باور و تعلیم و تربیت: سودمندی و حقیقتِ اعتقادات باورمند موضوعی چالش برانگیز در فلسفه تعلیم و تربیت

فصل دوم با یک هدف مشخص تربیتی که به نظر می‌رسد یک باور و یا اعتقاد مورد قبول مؤلف، در تربیت کودکان و نوجوانان است، شروع می‌شود. این هدف رسیدن به «کفایت در زندگی»^۱ است که شاید بتوان آن را عنوان مرسوم در زبان فارسی، یعنی «مهارت زندگی» نامید. در تعریف این اصطلاح آمده است که کفایت در زندگی به مجموعه توانایی‌ها، دانش‌ها و نگرش‌ها اشاره دارد که از طرف اجتماع برای اداره یک زندگی مستقلانه شخصی ضروری دانسته شده است و فرد را به زیست مسئولانه، با معنا و شایسته هدایت می‌کند. البته نمی‌توان محتوای مشخصی برای کفایت در زندگی در نظر گرفت، چون این مسأله چالش برانگیزی است و به فرهنگ و مؤلفه‌های فرهنگی هر جامعه‌ای مربوط می‌شود و عواملی چون تکتک در جهان‌بینی‌ها و گوناگونی در دیدگاه‌ها سبب اختلاف نظرهای گسترده در این باره شده است. برای فائق آمدن به این گوناگونی، پیشنهاد مؤلف توجه به عناصر سودمند و عملی در رسیدن به کفایت در زندگی است و راهگشا بودن آن را در دو چیز می‌داند: «فایده به عنوان حقیقت و تقدم فایده بر حقیقت». برزینکا برای اثبات درستی این راه حل، نظرات فلاسفه آمریکایی و اروپایی از جمله کانت، ویلیام جمیز، اوانامو و ... را شرح می‌دهد تا به این نتیجه برسد که در عرصه گوناگونی باورها و اعتقادات، فایده عملی یک باور می‌تواند فصل مشترک باشد. این فصل با مبحث ارزیابی تفسیرهای عمل‌گرایانه از اعتقادات باورمند در چشم‌انداز فلسفه دستوری تعلیم و تربیت به پایان می‌رسد و مؤلف همچنان سودمندی عملی باورها را هم برای دانش‌آموز و هم جامعه‌ای که به آن تعلق دارد، وسیله فائق آمدن بر دیدگاه‌های متعدد می‌پندارد.

فصل سوم: «دیدگاه نیچه در مورد توهم‌های ضروری»^۲

به نظر می‌رسد انتخاب مؤلف از چنین عنوانی برای فصل سوم، طرح نظرات نیچه به عنوان اندیشمندی است که به «پوچ‌گرایی»^۳ شناخته می‌شود و این مخالف خط مشی اصلی کتاب است که تماماً بر باور، ایمان و اعتقادات ارزشمند و سودمندی آن در تعلیم و تربیت تکیه دارد. برزینکا در تمامی فصل نظرات نیچه را به وضوح شرح می‌دهد و فرازهایی از

^۱ . Life competence

^۲ . Nietzsche's doctrine of "necessary illusions"

^۳ . nihilism

سخنان او و موضوعات مربوط به پوچ‌گرایی را مطرح می‌کند که در کمال تعجب در راستای هدف اصلی کتاب است.

فردریک نیچه در تأملاتش در باب نوع بشر و فرهنگ، به طور هم زمان و چه بسا ناسازوار چند هدف را دنبال کرد. او هم به دنبال توضیح و ارزیابی بود و هم به دنبال التیام دادن و آموزش دادن. تفسیرها، تحلیل‌ها یا تشخیص‌های نیچه مقایسه‌ای است از حالات درونی و بیرونی انسان‌های هم عصر او با مردمان قبل‌تر و همچنین فرهنگ‌ها. البته مطالعات او در روانشناسی عصرها و فرهنگ‌ها با داوریه‌های خشک و جدی عجین شده‌اند. آنها بیشتر نقدهایی هستند از دوره‌های تاریخی و فرهنگ‌ها تا اینکه تحلیل‌هایی از ارزیابی مستقل باشند. به هر حال در چنین وضعی، نیچه عبارات انسان‌شناسانه‌ای در باب طبیعت بشر و مدعیاتی درباره اروپای مدرن در یک دوره از پوچ‌گرایی، اظهار می‌کند:

این دوره چنین است که نیچه تاریخ فرهنگی و معنوی اروپای مدرن را در یک فرآیند تحول از ایمان مسیحی به خداوند تا عصر روشنگری با اعتقادش به خرد، علم و پیشرفت، و پس از آن نهضت‌های رومانتیک بر علیه روشن‌گری تا بدبینی‌گرایی^۱ و پوچ‌گرایی شرح می‌دهد. او مشاهده می‌کند که «زندگی کردن بدون خداوند و فقط با اخلاقیات صرف» بسیار سخت است، چون «تاریکی و آوای بدبینی لزوماً بعد از روشن‌گری به وجود آمدند». پیش‌بینی او در این باره از دهه هشتم قرن نوزدهم چنین است: «هر مجموعه‌ای از ارزش اخلاقی صرف [بدون اعتقاد به خداوند] به پوچ‌گرایی منجر می‌شود و این چیزی است که اروپا باید منتظر آن باشد! این بدان معناست که فرد به این باور می‌رسد که بدون زمینه دینی می‌توان اخلاقی بود؛ ولی این لزوماً رویه‌ای است که به پوچ‌گرایی منجر می‌شود.» و سبب توهمی ضروری می‌گردد. نیچه سپس به «شک‌گرایی اخلاقی» می‌پردازد و معتقد است که شک‌گرایی اخلاقی به اخلاقیاتی رسوخ می‌کند که ریشه در اعتقاد به خداوند و دستورات او ندارد؛ یعنی در دین این محدودیت وجود دارد که ما نمی‌توانیم خودمان را منشأ ارزش یا ارزش‌گذار بدانیم.

¹. pessimism

نیچه با این حدس‌هایش «اولین پوچ‌گرایی کامل در اروپا بود [بدین معنا که به آرمان‌های روشن‌گری و اصالت خرد اعتقادی نداشت]»، ولی او بدبینی‌گرایی و پوچ‌گرایی را بیماری‌هایی می‌دانست که باید بر آن غلبه کرد. اثر بعدی او «در مورد فواید و معایب تاریخ برای زندگی» (۱۸۷۳) نام دارد. بر اساس نظر مؤلف این اثر مطالعه‌ای است از «تاریخ آسیب‌شناسی روح مدرن»، و در نظر او بهتر است با این عنوان نامیده شود: «فیلسوف به عنوان پزشک فرهنگی»^۳. همچنین نیچه در آثار بعدیش معلم یا مربی را هم مترادف با «پزشک ذهن»^۴ نامید و در نامه‌ای در ۱۸۷۴ اعتراف کرد: «من هدفی بالاتر از مربی یا معلم بودن نمی‌شناسم آن هم در معنایی متعالی».

برزینکا در ادامه بحث می‌گوید که نه فقط نیچه به خطرات خردگرایی و علم‌گرایی که در عصر روشن‌گری بسیار برجسته شد، انتقاد داشت، بلکه اندیشمندان متعددی به این موضوع پرداختند. مطالب بعدی این فصل اساساً به نظرات و انتقادات نیچه به دانش بشری و توهمات ناشی از علم‌گرایی صرف و نهایت سلامت ذهن اختصاص دارد.

فصل چهارم: «تعلیم و تربیت متوازن»^۵ در جامعه‌ای با عدم تعیین در ارزش‌ها

از دیدگاه برزینکا تعلیم و تربیت متوازن یک شعار است با ابهام زیادی در معنا و مفهوم. یک برداشت از این شعار بعد فردی آن است؛ بدین معنا که فردی که تحت تعلیم و تربیت قرار می‌گیرد، در یک تربیت متعادل یا متوازن تربیت یابد که خود آرمانی مبهم است. یک پیش فرض یا تصور اولیه می‌تواند این باشد که تربیت متوازن دارای اجزایی است که این اجزاء در ارتباط متعادلی یا متناسب با یکدیگر باشند اما اینکه خود این اجزاء چه چیزی هستند باز هم موضوع مبهمی است.

در اندیشه‌های کهن مانند مصر باستان مقایسه جالبی مدنظر بود، مانند هماهنگی بین اجزاء و کل و در نظر گرفتن حد وسط بین بی‌نهایت‌ها، به عنوان آرمان هدایت‌گر در آموزش خردمندی. در یونان باستان نیز تناسب یا توازن یک کیفیت ارزشمند بود که با

^۱ از آنجا که اندیشه‌های نیچه، از موضوعات بحث برانگیز در تاریخ تفکرات فلسفی است، مخاطبان علاقه‌مند را به خواندن این فصل از کتاب دعوت می‌کنم.

^۲ . On the Uses and Disadvantages of History for Life

^۳ . Philosopher as Cultural Physician

^۴ . Mental Physician

^۵ . Balanced Education

رجوع به متضاد آن می‌توان آن را شناخت: مانند تعادل با عدم تعادل یا هماهنگی با عدم هماهنگی.

حال پرسش اصلی این است که شاید ما بتوانیم معیارهای قدیمی را در ارزیابی‌ها و خلق موارد جدید در نظر بگیریم، ولی با جوامع کنونی که با عدم تعین در ارزش‌ها و معیارها روبه‌روست، باید چه کاری انجام دهیم؟ برای پاسخ به این سؤال و پرسش‌های مشابه در ادامه این فصل، نخست مبانی شعار تعلیم و تربیت متوازن در تاریخ اندیشه‌ها تبیین می‌شود و پس از آن مؤلف سهم این شعار را درباره آرمان‌های شخصیتی و اهداف تربیتی توضیح می‌دهد و در نهایت سه پیشنهاد برای تحقق این شعار در جوامع تکثرگرا مانند آلمان ارائه می‌دهد. این پیشنهادها به اختصار عبارتند از: ۱) شعار تعلیم و تربیت متوازن به ما یادآوری می‌کند که افراد در برابر اصلاح و تکامل خود مسئولند و نباید رشد فیزیکی- روانی خود را به شانس و تصادف واگذار کنند. ۲) در ارتباط بین افراد و فرهنگ جامعه، شعار تعلیم و تربیت متوازن، یک هشدار تلقی شود مبنی بر اینکه توانایی فرد برای جذب و تطابق با فرهنگ، تحت فشار قرار نگیرد. ۳) در تنظیم بعد انسانی فرهنگ، شعار تعلیم و تربیت متوازن، بر این نکته تأکید کند که هر آنچه بخشی از حداقل وجود روانی انسان است، نباید نادیده گرفته شود؛ این بدان معناست که هر بخش هم در ارزشش نسبت به کل و هم در تأثیرات بلند مدتش باید سنجیده شود و نسبت به آن مغرضانه یا اغراق‌آمیز رفتار نشود.

فصل پنجم: آموزش ارزش‌ها: دشواری‌ها و امکانات

فصل پنجم با این پیش‌درآمد آغاز می‌شود که تعلیم و تربیت همیشه به طرف امری ارزشمند جهت داده می‌شود و هیچ کس بدون ملاحظات ارزشی نمی‌تواند آموزش ببیند یا تربیت شود. البته در اینجا پرسش‌های زیادی مطرح است؛ مانند اینکه ارزش به چه معناست؟ ارزش‌های پایه چه ارزش‌هایی هستند؟ حداقل ارزش‌هایی که هر فرد باید بداند چگونه است؟ چه کسی در باب ارزش‌ها تصمیم می‌گیرد و معیارها چیست؟ آیا آموزش ارزش‌ها صرفاً یک شعار رایج نیست که به علت ابهام و فقدان محتوا باید آن را رد کرد؟ و پرسش‌های دیگر.

برزینکا برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها و پرسش‌های مشابه سه راهکار ارائه می‌دهد و می‌گوید: ۱) من نخست منشأ پیدایش شعار آموزش ارزش‌ها و طرفداران آن را به اختصار شرح می‌دهم. ۲) پس از آن به طبیعت مسأله‌ساز این شعار و تفسیرهای ممکن خواهیم

پرداخت. ۳) نهایتاً به قلب موضوع یعنی دشواری‌های اهداف تربیتی در شرایط کثرت‌گرایی و فردگرایی ایدئولوژیک خواهیم رفت.

در باب اولین مورد یعنی منشأ پیدایش شعار آموزش ارزش‌ها، برزینکا معتقد است که واژه «ارزش» در معنای فلسفی‌اش در تقابل با معنای اقتصادی‌اش قرار دارد و اساساً در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم استفاده رایج یافت. در آن زمان تئوری‌های مشهوری از ارزش و اخلاق ارزش توسعه یافت که بر روی دانش تعلیم و تربیت اثر گذاشت. نکته جالب اینکه این شعار بیشتر با نظم فلسفی در دانش تعلیم و تربیت مطرح شد تا وظیفه عملی برای مربیان یا معلمان. این امر سبب رشد دانش تعلیم و تربیت نشد، بلکه به سردرگمی فلسفه ارزش در آلمان دامن زد و به زودی هم فراموش شد. برزینکا پس از این مطلب به توضیحات بیشتری هم در کشور آمریکا و هم آلمان در این باره می‌پردازد.

مورد دوم دشواری‌های آموزش ارزش‌هاست. در انجام هر وظیفه تربیتی، از جمله تحقق این شعار، فرد دقیقاً باید بداند که اهداف کدامند و فقط زمانی که مقاصد یا اهداف مشخص باشند، فرد میتواند ابزار آنها را جستجو کند، اما متأسفانه اهداف در این شعار روشن نیستند. مؤلف برای وضوح بخشیدن به موضوع، مشکلات فهم، انتخاب اهداف و موارد دیگر را توضیح می‌دهد.

مورد سوم به تعیین هدف‌های تربیتی در شرایط کثرت‌گرایی و فردگرایی جوامع غربی و از جمله کشور آلمان می‌پردازد. مؤلف پس از بیان وضع و تشریح وظایف والدین، معلم و دولت به این نتیجه کلی می‌رسد که بی‌میلی برای اخذ تصمیم‌هایی که ریشه در آرمان‌ها دارند و آینده را تحت تأثیر قرار می‌دهند، ویژگی جوامعی است که فاقد ارزش‌های معین هستند اما برای ملتی که می‌خواهد کمبودها را جبران کند و زنده بماند باید بر این وضع غالب آید. ساده‌ترین حالت تغییر در مسئولیت‌ها برای حل بحران‌های ارزشی از طرف قانون‌گذاران مدارس، اولیای مدارس و معلمان است. مدارس در آموزش ارزش‌ها به کودکان تلاش کنند و مردم جامعه نیز باید در آرمان‌های مشترک به توافق برسند.

فصل ششم: تعلیم و تربیت امروز، وظایف مشترک خانه و مدرسه

در این فصل وظایف والدین، مدرسه، دولت و مردم جامعه در تعلیم و تربیت کودکان و نوجوانان، آن هم اساساً در یک جامعه تکثرگرا توضیح داده می‌شود. مطالب این فصل تا حد زیادی تکرار مباحث فصل‌های پیشین است و تازگی چندانی ندارد. در فرازی از این مبحث در باب وظایف مدارس ملی (دولتی) آمده است: این مدارس نمی‌توانند مؤسساتی باشند که

تعلیم و تربیت کامل و بی کم و کاست کودکان را به عهده بگیرند. آنها نمی‌توانند جایگزین خانه شوند، آنها وظایف مراقبت و تیمارداری ندارند. وظایف اصلی آنها در دو هدف خلاصه می‌شود؛ ارائه دانش به دانش‌آموزان و دادن توانایی و تدارک برای اخذ ارزش‌هایی که مورد قبول دولت است و به اخلاقیات اصلی جامعه مربوط می‌شود. انتظار والدین هم از این مدارس آموزش نیکو از جانب معلم در تحصیل دانش و توانایی اندیشیدن و صحبت کردن و کسب رفتارهای اجتماعی برای فرزندان‌شان است.

فصل هفتم: اخلاقیات حرفه‌ای معلمان

در این فصل برزینکا نخست جایگاه معلم در مدرسه و اهمیت وظایفش را شرح می‌دهد و پس از آن مسئولیت‌های او را در ارتباط با دانش‌آموزان بیان می‌کند. از دیدگاه وی، معلم مهم‌ترین ابزار تعلیم و تربیت در مدرسه است، معلم آزادی بالایی در انجام وظایفش، انتخاب محتوای دروس و روش تدریس دارد. نظارت بر او از بیرون کار سختی است بنابراین باید خود ناظر و هدایت‌گر کار خود باشد. معلم باید از وظایف شغلی خود آگاه باشد، در انجام آن سستی نرزد، از دانش و مهارت بالای حرفه‌ای برخوردار باشد و پیوسته روش کار خود را بهبود بخشد. در ارتباط با دانش‌آموزان باید آنان را به خیر و سودمندی برساند، از خطرات جسمی و روانی مواظبت نماید و در رساندن آنان به مراتب بالای تفکر صحیح، اخلاق و معنویت یاری کند.

کتاب باور، اخلاقیات و تعلیم و تربیت در ۲۶۵ صفحه و با استناد به حدود ۸۰۰ منبع به

پایان می‌رسد.

منابع

- برزینکا، ولفگنگ (۱۳۷۱). نقش تعلیم و تربیت در جهان امروز. (ترجمه مهرآفاق بایبوردی). تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- Almond, B (1992). Dismantling our own foundations: A German perspective on contemporary philosophy of education, *Journal Philosophy of Education*, 26 (2): 265-269.